**بسم الله الرحمن الرحیم**

**حجیت قطع**

**هل یجوز التعبد بجمیع المذاهب و النحل؟**

**جلسه سوم\_ 18 مهر 1396**

در جلسۀ گذشته عرض کردیم به مناسبت بحث از حجیت قطع و منجزیت و معذریت در آن، عده ایی یک بحثی را از قبل مطرح کرده اند که منجزیت و معذریت قطع تا چه حد است؟ بر همین پایه یک تفسیر فقهی و اصولی و تقریری حوزوی از نظریۀ تکثرگرایی اخیرا بعضی بیان کرده اند، و صراحتا خودشان گفته اند، که فتوای ما این است، یجوز التعبد بجمیع المذاهب الاسلامیه بل بجمیع الملل و النحل البته با قیود و شروطی.

**دلیل اول** این نظریه به بیان ما این بود که وقتی در اصول می گوییم قطع معذر است و منجز، باید تمام توابع این مطلب را هم بپذیریم، هر کس در عقیده ایی با دلیل قطعی وارد شد، دلیلی که عنده یقین آور باشد و لو آن دلیل با واقع هم منطبق نباشد، منجزیت و معذریت برای او هست، سعادت برای او هست، اگر بر طبق قطع اش عمل کند، نجات اخروی هم برای او هست. نباید فرقه ایی را محققه دانست، بقیه را باطل، نباید انتقال از یک مذهب به مذهب دیگر را استبصار نامید. نه اعمائی بوده و نه غیر اعمائی. انتقال از یک برهان به برهان دیگر رخ داده است.

توضیح مفصل اش را دیروز عرض کردیم.

بعد هم سراغ آیات که اشاره خواهیم کرد.

**در جواب** عرض می کنیم **اولا** مفصلا این مطلب اثبات شد که معذریت خصوصیت بر خواسته از قطع نیست، بلکه معذریت از جهل به واقع ناشی می شود. آن چه که عذر است جهل است منتها جهلا قصوریا لا تقصیریا. خب اگر این است، این مطلب تازه ایی نیست. همۀ اصولیین ما به این معتقدند، همه یا برائت عقلی یا برائت شرعی را مطرح کرده اند، همه می گویند جاهل قاصر مکلف نیست و معاقب نخواهد بود تا این حد از بحث محل اختلاف نیست. هر کسی که با تعریفی که از جاهل قاصر داریم، جهل قصوری داشت، این آقا مکلف و معاقب نیست. این اولا.

**ثانیا** در مورد منجزیت، این آقا می گوید شما به هر چه قطع پیدا کردید، هر چه را که به آن قطع پیدا کردید به آن عمل کردید، این جا برای شما ثواب مقرر است، آن چه که به آن قطع دارید، منجزیت دارد چه با واقع منطبق باشد، چه با واقع منطبق نباشد.

**در جواب** عرض می کنیم منجزیت را هم ثابت کردیم که برخواستۀ از خود قطع به ما هو قطع نیست، بلکه قطع موافق با واقع نه هر قطعی. از ایشان سوال می کنیم آیا اگر من برهان اقامه کردم، دلیل قطعی اقامه کردم بر اینکه مسلک بودایی حق است، چه کنم؟ ایشان می گوید عمل نیک انجام بده خدمت به خلق انجام بده ثوابت را هم میبری.

حال سوال من قطع پیدا کردم که بودائیت حق است بودا آدابی داشت من آن آداب را انجام ندادم شما به عنوان یک صاحب نظر از فقه شیعه من را معاقب می شمارید؟

نگاه شما یک نگاه فقهی به مساله است مگر نمی گویید قطع منجز است خب من قطع پیدا کردم به حقانیت بودا ولی من آداب بودا را انجام ندادم، شما مرا معاقب می دانید؟ یا می گویید عقاب برای جایی است که قطع اصابت به واقع کند؟

اینکه ایشان بار ها تاکید می کند سواء اصابة یا اصابة نکند منجزیت هست ما این را نمیفهمیم.

**ثالثا** باز طرف بحث ما کسی است که این نظریه را به عنوان فقه و اصول شیعه دارد مطرح می کند، نگاهش مثل یک نگاه فیلسوف داخل یا خارج از کشور که بیرون از دین ایستاده و نگاه می کند نیست. عرض می کنم شما نگاهتان با توجه به آیات و روایات و درون دینی است، آیا پذیرفته اید که سعادت بشر در پذیرش خاتمیت است یا نه؟ قطعا خواهید فرمود بله چون نمی توانید منکر خاتمیت شوید . پس سعادت در طریقی است که پیغمبر اکرم دارد بیان می کنید چطور بپذیریم این سعادت و هدایت در مسلک بودا هم هست. این بحث را کسی که بیرون دین است بزند، درست؛ اما شما نگاهتان فلسفی نیست می خواهید فقهیا بگویید . تصریح هم می کنید که این یجوز التعبد را به عنوان فتوا بیان می کنم. چطور یجوز التعبد به مسلک بودا درست باشد و حال آن که من دین ختمی مرتبت را راه سعادت می دانم.

**رابعا** شما در مقدمات بحثتان می گویید این نظریه را ابراز می کنم برای رهایی بشر از مساله تکفیر و بلیه ایی که مسلمان ها دچار آن شده اند و آن تکفیر بعضهم بعضا . برای اینک هبه بلیه تکفیر با این همه توابع سوئی که دارد نشویم بگوییم یجوز التعبد به جمیع المذاهب و الملل و النحل.

**عرض می کنیم** آیا راه حل آن معزله این است که شما میگویید که هیچ کس دینش را حق مطلق نداند یا نه راه حل این است که در عین حال که هر کس خودش را حق می داندو طرف مقابل را باطل می داند از سلاح توهین و تحقیر استفاده نکند، به مجرد یک اختلاف کوچک دیگران را تکفیر نکند. از احسن الاقوال استفاده کند یا از این آیه استفاده کند ادعوا الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة اگر جدالی هم هست به نحو احسن باشد.

آیا بلیه ایی که بشر گرفتار اش شده است آیا با تمرکز بر مشترکات و بحث علمی خالص بر اختلافات میسر نیست؟

**خامسا** این که بحث از این می کنید که حق در اختیار یک نفر نیست یعنی چه؟ بسیار مبهم است. کدام یک از این سه احتمال مراد است؟

1. می خواهید بگویید هیچ دینی حق ندارد بگوید من حق کامل هم؟ این را یک فیلسوف بیرون از دین حرف بزند یک چیز است اما وقتی شما به عنوان یک فقیه داخل شیعه این حرف را بزند نمی شود. من نمیتوانم بگویم حق با دین من نیست.
2. بگویم مراد این است که ادیان توحیدی مثل یهود و نصاری را هم آن ها حقانیت دارند.

جواب: اول شما این را نمیگویید و بودا را هم صراحتات صریح می کنید و لی همین یهود و نصاری حقانیت آن ها در عرض اسلام است یا به صورت زمانی در طول بوده است؟

نه اینکه شیعه معتقد باشد هم اسلام حق است هم نصاری و هم یهودیت.

مگر نه این است که شما بار ها می گویید محور قرآن است. قرآن دو عنوان برای پیغمبر اورده است، مصدق مهیمن.

مصدق یعنی تصدیق می کند ولی مهیمن یعنی سلطه دارد بر آن.

چطور پیامبر بگوید قرآن مهیمن است ولی ما بگوییم آن ها هم حق هستند

1. اگر ما بگوییم دین اسلام کامل است که اعتقاد شما هم همین است ولی فهم این دین توسط غیر معصوم کامل نیست حرف درستی است ولی حرف تازه ایی نیست این همان اجتهاد است اما محدوده اش داخل فقه است تکثر گرایی را در محدوده فروع و اختلافات قبول داریم اما در اصول که همه قبول داریم کسی این حرف ها ر و نمی زند.

ولی شما این حرف را نمیزنید شما می گویید یجوز تعبد به همه ملل.

اگر مرادتان این است که من شخص حق نیستم درست ولی در مورد دین ما حرف شما را نمی توانیم قبول کنیم.

**استدلال دوم ایشان به قرآن** بود

بقره 113: وَ قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى‏ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ وَ قالَتِ النَّصارى‏ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ

جواب: به نظر می رسد آیه اگر در ذیل اش خطاب اش به ما باشد این معنایش نیست چرا که بعضی از مفسرین گفته اند کذلک دارد مشرکین را می گوید که آن ها هم همین حرف را میزنند. اگر هم بگویید آیه اختصاص به مشرکین ندارد معنایش این است که هیچ مسلمانی حق ندارد بگوید یهود هیچی ندارد اتفاقا در قرآن می گوید "يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ حَتَّى تُقيمُوا التَّوْراةَ ".[[1]](#footnote-1) مسلمان حق ندارد بگوید شما هیچ حرف حقی در دین تان ندارد. این را حق ندارند بگویند اما اینکه در مورد بودایی که هیچ حقی ندارد آیا نمی توانیم بگوییم لست علی شی. بله این یک دستور اخلاقی است که مسلمان وقتی با یهودیان برخورد میکنید هیچشان نشمارند لذا می گوید "تَعالَوْا إِلى‏ كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ "[[2]](#footnote-2) یعنی بیایید مشترکات را بگیرید نه اینکه شیعه بیاید بگوید من هیچی از حقانیت خود نمی گویم وسنی هم همین را بگوید تا روز قیامت مشخص شود. اگر آیه را اینطور معنا می کنید دیگر از نگاه آشنا به فقه شیعه بحث نکنید ما هم تکلیفمان روشن می شود. هیچ شیعه ایی به سنی نگفته است انک لست علی شیء.

ان شاء الله ادامه حرف های ایشان جلسه آتی ....

و صلی الله علی محمدٍ و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین.

1. المائده: 68. [↑](#footnote-ref-1)
2. آل عمران: 64. [↑](#footnote-ref-2)